**مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز**
سال هشتم، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۹۵، پیاپی ۲۷

# نقد شعر و شاعران در سروده‌های شفیعی کدکنی

**محمدرضا روزبه***
دانشگاه لرستان

## چکیده

**نقد شاعران بر شاعران که از روش‌ها و رویکردهای نقد ذوقی به شمار می‌آید، در پهنه‌ی شعر فارسی رواج نسبی داشته است. شاعران از دیرباز تاکنون، با شیوه‌ها و انگیزه‌های مثبت و منفی به نقد شاعران یا شعرهای آنان پرداخته‌اند. با مروری در سروده‌های شفیعی کدکنی درمی‌یابیم که او در اشعارش به این شیوه‌ی نقد اهتمام ورزیده است. نگارنده در این مقاله کوشیده است تا افزون‌بر تبیین وجوه تشابه و تفاوت شعرنقدهای شفیعی با آثار مشابه گذشتگان و معاصران، به واکاوی روش و رویکردهای او در این حوزه بپردازد. حاصل پژوهش، نشانگر این است که شعرنقدهای شفیعی، دارای دو رویکرد اصلی‌اند: نقدهای محتوامدار، جامعه‌گرا و ایدئولوژیک که بیشتر در آثار دهه‌های چهل و پنجاه شاعر تجلی یافته‌اند و نقدهای جمال‌شناسانه و ساخت‌گرایانه که بیشتر در آثار پس از انقلاب دیده می‌شوند. این آثار از لحاظ روش بیان نیز دو شیوه‌ی اصلی دارند: نقد مستقیم و نقد غیرمستقیم؛ در روش نخست، به ستایش شاعران آزاده و آرمان‌گرا و نکوهش شاعران و شبه‌شاعران مدیحه‌گو، عافیت‌جو، بی‌درد، افراطی و شبه‌مدرن پرداخته شده و در روش دوم، تبیین شاعرانه‌ی مفهوم و ماهیت شعر و کارکردهای انسانی، اجتماعی و جمال‌شناسانه‌ی آن در کانون توجه قرار گرفته است. سخن دیگر اینکه شعرنقدهای شفیعی، صرف‌نظر از برخی نمونه‌ها، برخلاف آثار گذشتگان یا معاصران، خاستگاهی جز باورهای فرهنگی، عواطف انسانی و دغدغه‌های هنری ندارد.**

**واژه‌های کلیدی:** جامعه‌گرا، جمال‌شناسی، ساخت‌گرا، شعر، شفیعی کدکنی، نقد.

---

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی rayan.roozbeh@yahoo.com

**تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۶/۱۷**

## ۱. مقدمه

در مقابل روش‌های نقد علمی، رسمی و روشمند، نقد ذوقی قرار دارد که در آن، معیار داوری، غالباً ذوق و پسند فردی است و از این نظر، با نقد احساسی و تأثری (امپرسیونیستی) همانندی‌هایی دارد. یکی از گونه‌های نقد ذوقی، نقدهای منظوم یا شعر و نظم‌های نقادانه‌ی شاعران در باب اشعار خود یا شاعران متقدم، متأخر یا معاصر است و اغلب شامل «نقادی‌ها و نکته‌سنجی‌های نویسندگان و شاعران در حق یکدیگر» است (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۵۳). مهم‌ترین رویکردهای نقد شاعران قدیم عبارتند از: نقد به معنی نفی یا اثبات شعر به ماهو؛ نقد ستایشگرانه‌ی شعر خود یا دیگری؛ نقد و نکوهش شعر خود یا دیگران.

این نوع نقد و نگاه در گستره‌ی ادب فارسی همواره حیات و حضور داشته است. نقدها ممکن است خاستگاه‌هایی متفاوت داشته باشند؛ گاه با انگیزه‌ی مفاخره و مفاضله، رشک و رقابت، تحقیر و تمسخر، مزاح و مداهنه، تحسین و تمجید و ارشاد و اصلاح شکل می‌گیرند و گاه ناشی از جدال و جهت‌گیری‌های فکری، اعتقادی، سیاسی و حتی قومی و نژادی هستند.

«درحقیقت چون ادب و هنر آن روزگاران یکسره، در محدوده‌ی دربارها سیر می‌کرد و توده‌های مردم بدان دسترسی نداشتند، قضاوت و داوری درباره‌ی آن‌ها نیز بیشتر از سوی همین طبقات [شاعران، نویسندگان، اشراف و بزرگان] به وقوع می‌پیوست» (درگاهی، ۱۳۷۷: ۲۱۳).

در طول تاریخ ادب فارسی، «بسیاری از این داوری‌ها شدیداً متأثر از سنت‌های شعری روزگار شاعران بوده» (امامی، ۱۳۷۷: ۴۲) و معیارها و هنجارهای فرهنگی و ادبی زمانه، بدان‌ها سمت‌وسو می‌داده است.

از مشهورترین این نقدها می‌توان به سخن نقادانه‌ی فردوسی درباره‌ی شعر دقیقی، نقدگونه‌ی عنصری بر غضائری (و بالعکس)، خطاب نقادانه‌ی ناصرخسرو بر شعر شاعران مّداح و تغزل‌گو، سخن نقدگونه‌ی انوری بر شعر معزّی، نقد معزّی بر سخن ابوالعلای معری، نقد خاقانی بر سخن عنصری، نقدهای سنایی، نظامی، عطار، مولوی، سعدی و جامی بر شاعران مدیحه‌گو و هزل‌پرداز و نقد و نکته‌یابی‌های شاعران سبک هندی درباره‌ی اشعار شاعران معاصرشان اشاره کرد (نک: زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۴۶-۳۵۸؛ امامی، ۱۳۷۷: ۴۲-۴۶؛ فتوحی، ۱۳۷۹).

این نوع نقدها در دوره‌ی معاصر نیز ادامه یافته‌اند؛ نقدواره‌های شاعران عصر مشروطه بر آثار یکدیگر، به‌خصوص نقدگونه‌ی منظوم بهار بر سبک و بیان شاعران سبک هندی و اشعار ایرج، عارف، عشقی، سیداشرف‌الدین گیلانی و... (بهار، ۱۳۶۸: ۱۹۲)، داوری هجوآمیز ایرج درباره‌ی شعر عارف (ایرج‌میرزا، ۱۳۶۴: ۸۴و۸۵)، نقدگونه‌ی تمسخرآلود حمیدی شیرازی بر شعر و شیوه‌ی نیما (حمیدی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۷۸)، و در مقابل، بخشی از یک شعر شاملو در نفی شعر و اندیشه‌ی حمیدی شیرازی (شاملو، ۱۳۸۲: ۳۲) از جمله نمونه‌های این نقدها هستند.

محمدرضا شفیعی‌کدکنی (م.سرشک)، شاعر و منتقد و پژوهشگر دانشگاهی معاصر، در بسیاری از سروده‌های خود به این شیوه‌ی نقادی، توجه و گرایشی محسوس نشان داده است. بررسی آماری اشعار شفیعی کدکنی نشان می‌دهد که از بین اشعار چاپ‌شده‌ی او تا این زمان (در قالب کتاب‌های شعر و در میان مجلات ادبی) مایه و مضمون ۴۷ قطعه شعر، به «نقد شعر و شاعران» اختصاص یافته است.

با مرور اشعار یادشده، درمی‌یابیم که آثار شفیعی در مقایسه با شعرنقدهای قدما و حتی معاصران، تازگی و تمایزهایی چشمگیر دارد و می‌توانند سرفصلی تازه در عرصه‌ی این رویکرد ادبی باشند. درنگ بر همین وجوه تازگی و تمایز، ضرورت چنین پژوهشی را یادآور شد؛ ازاین‌رو تلاش نگارنده بر این است که طی این مجال و مقال، با واکاوی شعرنقدهای شفیعی از منظری پژوهشی، زمینه‌ساز درک و دریافت‌هایی تازه از شعر او و ابعاد و آفاق رویکرد شعرهای نقادانه شود. مقاله‌ی حاضر به روش توصیفی‌تحلیلی و با شیوه‌ی کتابخانه‌ای درصدد یافتن پاسخ پرسش‌های زیر است: شفیعی در سروده‌هایی که در آن‌ها به نقد شعر و شاعران پرداخته، چه رویکرد و شیوه‌هایی دارد؟ روش نقادی او در سروده‌هایش چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با شیوه‌ی گذشتگان دارد؟

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

در باب معرفی و شناساندن رویکرد «نقدِ شاعران بر شاعران»، گذشته از تذکره‌ها، می‌توان به بخش‌هایی از پژوهش‌های محققانی مانند زرین‌کوب (۱۳۷۲)، امامی (۱۳۷۷)، درگاهی (۱۳۷۷)، شفیعی کدکنی (۱۳۷۵)، فتوحی (۱۳۷۹)، مجتبی (۱۳۹۲) و صالحی مازندرانی (۱۳۸۱) مراجعه کرد که کوتاه و گذرا و به شیوه‌ای تاریخی، به این

بحث پرداخته‌اند[۱]؛ اما از آنجا که از نظر تاریخی و مصداقی در محدوده‌ی بحث این مقاله قرار نمی‌گیرند، از دادن توضیح بیشتر درباره‌ی آن‌ها درمی‌گذریم.

پژوهشگرانی چون: بشردوست (۱۳۷۹) و (۱۳۹۰)، عباسی (۱۳۸۷)، برهانی (۱۳۷۸)، عابدی (۱۳۸۱) و فولادوند (۱۳۸۸) نیز در کتاب‌ها و مقاله‌هایشان، در کنار پرداختن به زندگی، شعر، آثار و آرای شفیعی کدکنی، به‌طور پراکنده به دیدگاه‌های انتقادی او (چه منثور و چه منظوم) اشاره‌هایی کوتاه داشته‌اند؛ اما در هیچ‌یک از آن‌ها، مفصل، منسجم و متمرکز، به این مقوله پرداخته نشده و زوایای آن بررسی نشده است؛ ازاین‌رو، مقاله‌ی حاضر با تمرکز بر شعرنقدهای شفیعی، رویکرد انتقادی او را به برخی شاعران و اشعار بررسی کرده است.

## ۳. بحث و بررسی

### ۳. ۱. وجوه تشابه و تفاوت «شعرنقد»های شفیعی با آثار گذشتگان

ازآنجاکه شعر، آرا و اندیشه‌های شفیعی کدکنی در استمرار سنت‌های فرهنگی‌ادبی ایران عصر اسلامی جریان دارد، بیراه نیست اگر بگوییم که نقد و نظرهای منظوم او درباره‌ی اشعار و آرای شاعران قدیم و جدید نیز ادامه‌ی همان سنت «نقادی‌های شاعرانه» یا «شعرهای نقادانه»ی ادب کهن هستند. شعرنقدهای او از نظر ستایش مفهوم و ماهیت شعر، ستایش شاعران آزاده و آرمان‌گرا، ستیز با مدیحه‌سرایان و شاعران عافیت‌جوی زمانه و... همانند آثار گذشتگان و معاصران‌اند؛ اما از لحاظ انگیزه‌ها و ابعاد و اشکال، با آن‌ها تفاوت‌هایی چشمگیر دارند. برای تبیین و تشریح این وجوه تفاوت، بهتر است ابتدا بر شکل و شیوه‌ی نقدسروده‌های شاعران، از دیرباز تاکنون، نیم‌نگاهی داشته باشیم.

با نگاهی اجمالی به آثار یادشده درمی‌یابیم که اغلب آن سروده‌ها، آمیخته با تندی و تعصب و انگیزه‌های شخصی و همراه با صراحت و رکاکت بیان‌اند و برخی جوهر ادبی لازم را ندارند. به همین دلیل، در ترازوی نقد اخلاقی یا سنجه‌ی ادبی چندان وزن و وقاری نمی‌یابند؛ برای مثال، وقتی امیرمعزی در نکوهش فردوسی و شاهنامه می‌سراید:

من‌عجب‌دارم ز فردوسی که تاچندان دروغ     از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
(امیر معزی نیشابوری، ۱۳۸۵: ۱۸۹)

یا وقتی سوزنی سمرقندی در پاسخ شاعری به نام جمالی می‌گوید:

مرامفاخرت این بس به شاعری که چو تو        نه دزد شعر نوام نه رفوگر کهنم
(به‌نقل‌از زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۵۷)

از کلامشان بوی رشک و رقابت به مشام می‌رسد.

از داوری انوری درباره‌ی شعر و شاعری نیز حقارت و سرخوردگی می‌بارد:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری        تا ز ما مشتی گدا، کس را به مردم نشمری
(انوری ابیوردی، ۱۳۷۲: ۴۵۴)

همچنین خاقانی در نمونه‌ی زیر، نقد را با خودشیفتگی و حسد و حسرت و تخریب آمیخته است:

نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد        که حرفی ندانست از آن عنصری...
به ده بیت، صد بدره و برده یافت        ز یک فتح هندوستان عنصری...
شنیدم که از نقره زد دیگدان        ز زر ساخت آلات خوان عنصری
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۲۶)

شعر ایرج‌میرزا در هجو عارف قزوینی نیز به تحقیر و تمسخر آغشته است:

شنیدم در تئاتر باغ ملی        برون انداختی حمق جبلّی
نمود اندر تماشاخانه‌ی عام        ز اندامت خریّت عرض اندام...
تو آهویی مکن، جانا گرازی        تو شاعر نیستی، تصنیف‌سازی
(ایرج‌میرزا، ۱۳۶۴: ۸۴و۸۵)

همچنین داوری حمیدی شیرازی درباره‌ی شعر نوآیین نیما به تعصب و تحقیرآلوده است:

مرا گمان که کسی با چنین عقیدت و فکر        ز نسل آدم و از دودمان حوّا نیست!...
بخواندشعروبه من‌گفت ازاین‌دوقطعه‌ی شعر        کدام زیبا هست و کدام زیبا نیست؟
به خنده گفتم: ای اوستاد! هر دو یکی‌ست        شنیده‌ای که جدا اصل‌سگ ز روبا نیست؟
(حمیدی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۷۸)

سخن شاملو نیز، در واکنش به لاف و گزاف حمیدی شیرازی، با خشم و تعصب و رکاکت عجین شده است:

«... بگذار عشقِ این‌سان/ مُرداروار در دل تابوتِ شعر تـو/ - تقلیـدکارِ دلقـک قـاآنی ° گندد هنوز و/ بازَ/ خود را/ تو لاف‌زن/ بی‌شرم‌تر خدای همـه شـاعرانَ بـدان!» (شـاملو، ۱۳۸۲: ۳۲)

همان‌گونه که می‌بینیم، همه به‌نحوی از چارچوب نقد سالم و معقول خارج شده‌انـد؛ اما با مروری در اشعار شفیعی کدکنی درمی‌یابیم که شعرنقدهای او غالباً از این آفـات و آسیب‌ها در امان مانده و در پرتو ادراک شاعرانه وزن و وقاری ویژه یافته‌اند؛ البتـه دلیـل چنین رویکردی می‌تواند این باشد که آن سرایندگان، بیشتر شاعر بوده‌اند تا منتقد؛ حـال آنکه شفیعی کدکنی، هم شاعر است و هم منتقد و محقق.

شعرنقدهای شفیعی در مقایسه با نمونه‌های شعر کهن، دارای این ویژگی‌ها هستند:

- در آن‌ها، تبیین و ترویج مفهوم ذاتی، شهودی و نیـز کـارکرد انسـانی و اجتمـاعی شعر غلبه دارد. آثار او غالباً بر باورهای فرهنگی، عواطف اجتمـاعی و دغدغـه‌هـای هنری و زیباشناختی شاعر دلالت می‌کنند. اگرچه گاه، تأثیر علایق و عواطف ذوقـی، تاریخی و جغرافیایی شاعر نیز در نقد و نظرهای او آشکار است.
- به جای چالش و درگیـری مسـتقیم بـا شـاعری مشـخص، تصـویری تیپیکـال از شاعران موردنظر با اشاره به خصلت‌های عمومی شعر و شخصیت آن‌ها ارائـه شـده است.
- برخلاف برخی سروده‌های قدما، شعرنقدهای شفیعی، لحن و بیانی پاک و پـالوده دارند و از هجو، هزل، دشنام و ناسزاگویی مبرا هستند.
- این شعرنقدها، بازتاب‌دهنده‌ی آرا و اندیشـه‌هـای ادبـی شـفیعی‌انـد کـه در آثـار پژوهشی او نیز انعکاس یافته‌اند و به همین دلیل غالبـاً پشـتوانه‌هـای نظـری لازم را دارند.

### ۳. ۲. رویکردها و روش‌های نقدسروده‌های شفیعی کدکنی

شکل زیر رویکردها و روش‌های شفیعی کدکنی در شعرنقدهایش را نشان می‌دهد:

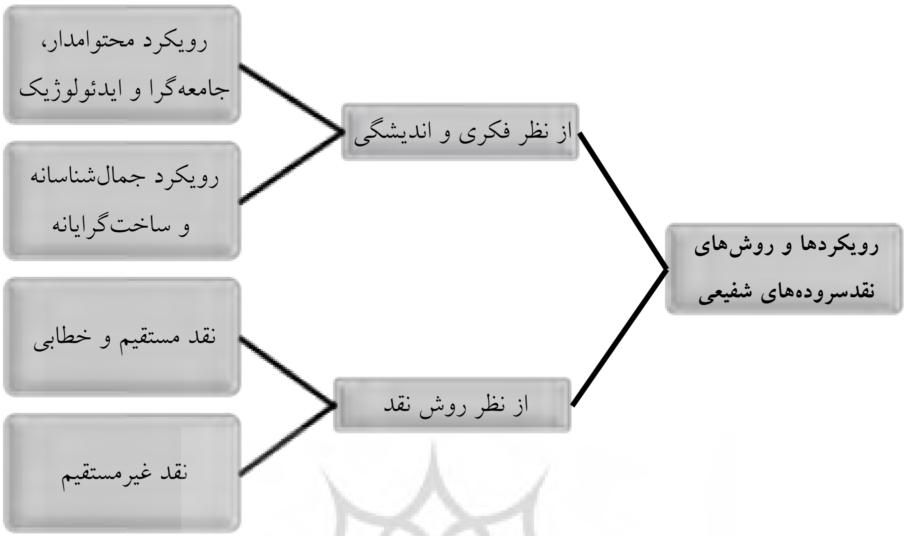
رویکردها و روش‌های نقدسروده‌های شفیعی
از نظر فکری و اندیشگی
از نظر روش نقد
رویکرد محتوامدار، جامعه‌گرا و ایدئولوژیک
رویکرد جمال‌شناسانه و ساخت‌گرایانه
نقد مستقیم و خطابی
نقد غیرمستقیم

### ۳. ۲. ۱. رویکردهای فکری

با بررسی دقیق اشعار شفیعی کدکنی درمی‌یابیم که شعرنقدهای او در گستره‌ی دهه‌های چهل و پنجاه، غالباً، محتوامدار و جامعه‌گرا هستند. چنین رویکردی در شعر او، زیر تأثیر دو عامل است: از سویی، در شیوه‌ی عتاب و خطاب شاعران آرمان‌گرا و ایدئولوژیک دوره‌ی کلاسیک، نظیر ناصرخسرو و سنایی ریشه دارد و از سوی دیگر، از روش نقدهای اجتماعی، ایدئولوژیک و حتی مارکسیستی‌ای اثر پذیرفته که عمدتاً از دهه‌ی بیست تا زمان انقلاب در فضای ادبی و مطبوعاتی ایران رواج فراوان داشته‌اند؛ اما از سال‌های پس از انقلاب، به‌دلیل اثرپذیری شفیعی از تحولات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی و نیز به‌دلیل تجارب و تأملات فردی و مطالعات عمیق آکادمیک، نقدسروده‌های او رویکردی جمال‌شناسانه و ساخت‌گرا می‌یابند.

### ۳. ۲. ۲. روش نقد

از لحاظ روش بیان نیز این گونه سروده‌های شفیعی به دو شیوه‌ی اصلی تقسیم می‌شوند: نقد مستقیم و نقد غیرمستقیم.

**۳. ۲. ۲. ۱. روش نقد مستقیم**. این روش شامل چند رویکرد برجسته است:

الف. ستایش شاعران بزرگ و متعالی، آزاده و آرمان‌گرا؛

ب. نکوهش شاعران مدیحه‌گو و عاشقانه‌سرایان بی‌درد؛

ج. خطاب و عتاب به شاعرانِ خاموش و بی‌تپش (به‌طور عام)؛

د. نقد و نکوهش نحله‌ی شاعران و شاعران شبه‌مدرنیست و افراطی.

در ادامه، به هر یک از این رویکردها، به‌صورت مفصل، پرداخته می‌شود:

**الف. ستایش شاعران بزرگ و متعالی، آزاده و آرمان‌گرا**. پاره‌ای از اشعار شفیعی در ستایش شاعران بزرگ، برجسته، آزاده و آرمان‌گرای قدیم و جدید است؛ از فردوسی و خیام و ناصرخسرو و حافظ گرفته تا عارف قزوینی، اخوان و... . این‌گونه اشعار درعینِ‌حال‌که نوعی ابراز ارادت شفیعی به مفاخر ادب کهن و امروز به شمار می‌آیند و معرفِ الگوها و اسوه‌های اصیل از منظر اوست، به‌طور غیرمستقیم (و حتی گاه مستقیم)، نقد و نکوهش شاعران و متشاعران حقیر و عاری از اصالت را نیز دربردارند؛ برای مثال، شاعر، در شعر «آواره‌ی یمگان» در وصف ناصرخسرو می‌سراید:

«... اینک فریاد اوست از پس ده قرن/ بر سرِ خیزاب و تندباد، شناور/ ... شعرفروشانِ روزگارِ من و او!/ اینک بعد از هزارسال ببینید:/ شاعر و شمشیر را و/ بیشه‌ای از شیر» (شفیعیِ کدکنی، ۱۳۹۰الف: ۶۴۶).

یا در ستایش حافظ می‌گوید:

در پایتخت سلسله‌ی شب که شهر ماست     همواره روح را به‌سوی روز، روزنی...
هرمصرعت عصاره‌ی اعصار و ای شگفت     کاینده را به آینگی، صبح روشنی...
آفاق از چراغ صدای تو روشن است     خاموشی‌ات مباد که فریاد میهنی
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۵۴)

در بزرگداشت عارف قزوینی نیز این گونه می‌گوید:

...چنگ روح تو به هر پرده سرودی دارد     عارفا، جوهر عصیانِ تبارِ بشری...
با چنان نغمه طرازی به بلندای سپهر     در شب ظلمت بیداد، فروغ سحری
(همان: ۷۱و۷۲)

همچنین در ستایش اخوان می‌نویسد:

«درین شب‌ها/ که گل از برگ و برگ از باد و باد از ابر می‌ترسد/ درین شب‌ها/ که هر آیینه با تصویر، بیگانه است/ و پنهان می‌کند هر چشمه‌ای سرّ و سرودش را/ چنین بیدار و دریاوار/ تویی تنها که می‌خوانی./ تویی تنها که می‌خوانی رثای قتل عام و خون پامال

تبار آن شهیدان را/ تویی تنها که می‌فهمی/ زبان و رمز آواز چگور ناامیدان را...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰الف: ۲۲۳و۲۲۴).

در همه‌ی نمونه‌های بالا، کارکردهای یادشده را می‌یابیم؛ یعنی شاعر، هم به‌صورت مستقیم به داوری در باب شعر و منش شاعران بزرگ می‌پردازد و هم غیرمستقیم، اسوه‌های برتر شاعر متعالی را فراروی نسل‌های امروز می‌نهد و رسالت آنان را در اعصار تاریک تاریخ یادآوری می‌کند. افزون‌براین، پس‌زمینه‌ی ایدئولوژیک، گرایش اجتماعی و محتوامدار و حتی گاهی علایق فردی شفیعی نیز در این آثار آشکار است.

**ب. نکوهش شاعران مدیحه‌گو و عاشقانه‌سرایان بی‌درد.** رویکرد دیگر شاعر در آثارش، نکوهش شاعران مدیحه‌گو و عاشقانه‌سرایانِ بی‌درد و خاموش است. او در جایگاه شاعری دردمند و متعهد به آرمان‌های انسانیَ و اجتماعی، همواره نشان داده است که با شاعران و شبه‌شاعران بی‌درد، عافیت‌جو و سوداگر سر ناسازگاری دارد و حقیقت‌مداری، دردمندی و آزادگی را لازمه‌ی سلوک هنری می‌داند؛ برای نمونه، می توان از شعری یاد کرد که شاعر در آن، عظمت روحی یک قهرمان ملی عصر مشروطه را در برابر حقارت شاعر مداح و متغزل و مقلّد عصر قاجاری، قاآنی‌شیرازی، (۱۲۲۳تا۱۲۷۰) به تصویر می‌کشد و دو شمایل از جاودانگی حقیقی و کاذب را به نمایش می‌گذارد؛ یکی در حافظه‌ی جمعی و تاریخی یک ملت جاودانه شده و دیگری فقط در خیال حقیر خود به جاودانگی دست یافته است:

«ای صفیر آن سپیده‌ی تو/ خوش‌ترین سرود قرن!/ شعر راستین روزگار!/ وقتی از بلندِ اضطراب/ مرگ ناگزیر را نشانه می‌شدی،/ وز صفیر آن سپیده‌دم/ جاودانه می‌شدی،/ شاعران سبک موریانه، جملگی/ با: 'بنفشه رسته از زمین به طَرف جویبارها'،/ با: 'گسسته حورِعین ز زلف خویش تارها'،/ در خیال خویش جاودانه می‌شدند!...» (همان: ۲۷۲و۲۷۳).

در این گونه اشعار نیز شاعر متأثر از نگرش و نقد ایدئولوژیک دهه‌های پیشین، صرفاً به کارکرد اجتماعی شعر باور داردو به وجوه فرمالیستی و جنبه‌های زیباشناختی آن، چندان وقعی نمی‌نهد.

**ج. خطاب و عتاب به شاعران خاموش و بی‌تپش (به‌طور عام).** در این گونه اشعار، با بیانی خطابی آمیخته با طنزی گَزنده، به انتقاد از شاعرانی می‌پردازد که فارغ از هیاهوی زمین و زمان و بی‌اعتنا به رخدادهای خون‌بار اجتماعی‌سیاسی، در برکه‌ی آرامش و

خواب و خنیا، به تغزل و تغنّی‌های عاشقانه مشغول هستند و با کلمات و تعابیر رمانتیک، به سرودن اشعار به‌اصطلاح «دخترپسند» دلخوش‌اند؛ اشعاری صرفاً زیبنده‌ی دفتر خاطرات دختر همسایه یا حداکثر سالن‌هایی با گل‌های کاغذی: «خوابت آشفته مباد!/ خوش‌ترین هذیان‌ها/ خزه‌ی سبز لطیفی است/ که در برکه‌ی آرامش تو/ می‌روید./خوابت آشفته مباد!/ آن سوی پنجره‌ی ساکت و پرخنده‌ی تو/ کاروان‌هایی/ از خون و جنون می‌گذرد،/ کاروان‌هایی از آتش و برق و باروت./ سخن از صاعقه و دود چه زیبایی دارد/ در زبانی که لب و عطر و نسیم،/ یا شب و سایه و خواب،/ می‌توان چاشنی زمزمه کرد؟/ هرچه در جدول تن دیدی و تنهایی،/ همه را پر کن، تا دختر همسایه‌ی تو/ شعرهایت را در دفتر خویش/ با گل و با پَر طاووس بخواباند/ تا شامِ اَبَد/ خواب‌شان خرّم باد/ لای‌لای خوشت ارزانی سالن‌هایی/ که بهاران را نیز/ از گل کاغذی آذین دارند» (همان: ۲۶۳و۲۶۴).

گاهی نیز با بیانی تمثیلی، سرشت و سرنوشت شاعران یاوه‌گو و لفّاظ را به تصویر می‌کشد:

«در نم‌نمِ ملایم باران سنگ‌تر/ طیّان ژاژخای[۲]، از آن سوی خشت خام/ می‌خوانَدَم به بام و/ 'ببین' گوید:/ 'آن شعرها نماند و نسیمی بر آن نخواند/ کار دلم نمانده و کارِ گلم به جاست.'/ می‌گویمش: 'دل تو کجا بود/ آویخته به قافیه صد جنس از جناس/ و سرانجام/ خاموشی از جهنم ایام...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۸۲و۸۳).

او همچنین، خاموشی و خودسانسوری شاعران در برابر تپش و تلاطم‌های دنیای فرارو را برنمی‌تابد و خطاب بدان‌ها می‌گوید:

«وقتی که آن زورق برگ/ (برگ گل سرخ)/ در آب‌ها غرقه می‌شد،/ صد واژه‌ی منقلب بر لبانت/ جوشید و شعری نگفتی؛/ مبهوت و حیران نشستی/ یا گر سرودی سرودی،/ از هیبت محتسب، واژگان را،/ در دل به هفت آب شستی/ صد کاروان شوق،/ صد دجله نفرت/ در سینه‌ات بود، اما نهفتی...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰الف: ۲۶۱و۲۶۲).

و زمانی دیگر، با کلام خطابی و خشم‌آلود خود، بر شاعران بی‌درد و برج عاج‌نشین که بی‌اعتنا به سرنوشت سرزمین خود، سکوت پیشه کرده‌اند، نهیب می‌زند:

«... در پشت عاجِ دندان‌هاتان/ برج سکوت و توطئه پیداست/ ای داد!/ با آذرخش‌واره‌ی شعرم/ فریاد می‌زنم که مبادا/ اینجا/ فردا کتیبه‌ای بنویسند/ با قطره‌ای مرکّب ظلمت/ با

لهجه‌ی تتار:/ 'شهری که رفت از یاد/ شهری که زیر شن‌ها مدفون شد/ چون شاعری نداشت' و/ فریاد!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۸۷و۸۸).

از دیگر شعرهای شفیعی با همین مایه و مضمون می‌توان از «در کاروان حلّه» (نک: همان: ۱۴۷)، «نوروزنامه» (همان: ۴۱۲)، «معراج‌نامه» (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰الف: ۳۹۷) و... نام برد؛ البته آن سوی عتاب و خطاب‌های شفیعی به شاعران یادشده، در برخی دیگر از شعرهای او، نوعی همدلی و فراخوان هنرمندانه‌ی شاعران به شناوری در متن و بطن زندگی و گام‌نهادن به میدان وسیعِ شعر انسان‌مدار نیز دیده می‌شود.

تفاوت این اشعار با شعرهای پیش‌گفته در آن است که همدلی، جای خشم و عتاب را می‌گیرد و شاعر، با لحن و بیانی نرم‌تر، رسالت انسانی شاعر را به او متذکر می‌شود و او را از تنیدن در پیله‌ی خاموشی و فراموشی بر حذر می‌دارد. نکته‌ی شایان توجه در پیوند با بعضی از این اشعار، آن است که گاه مخاطب شاعر، خودِ او نیز می‌تواند باشد؛ برای مثال، شفیعی، در شعر «سیمرغ»، خود و دیگر شاعران را به اعتراض بر «سیمرغ‌واره»‌ای که زمین و زمان و زندگی را بر مرغان و مردمان تنگ کرده است، فرامی‌خواند:

«همه می‌گویند: 'آن روز چه روزی باشد/ که دگرباره سوی قاف برآید سیمرغ،/ قطحی آورده و بی‌برگی و تنگی به سرای.'/ ... آی!/ شاعر! آن خشم فروخورده‌ی قومت را/ از نو بسرای!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۵۷و۱۵۸).

همچنین، در شعر «لحظه‌ها» پس از توصیف لحظه‌های ناب و نایاب هستی، با پرسشی عمیق و فلسفی، شاعران را به درک فرصت سبز حیات فرامی‌خواند: «... لحظه‌های غریب‌آشنا را/ کز کران تا کرانش، به اشراق/ شعر می‌جوشد و می‌شوی لال،/ می‌کنی با خموشیت پامال،/ تا بجویی، به جایش، چه‌ها را؟» (همان: ۴۸۹).

**د. نقد و نکوهش نحله‌ی شاعران و شاعران شبه‌مدرنیست و افراطی.** دفاع از وجوه مثبت سنت و مدرنیسم در عرصه‌ی شعر و چالش با نحله‌های شعری افراطی دهه‌های اخیر، از مهم‌ترین جلوه‌های اندیشگی و جنبه‌های نقادی شفیعی است. اساساً حضور در نقطه‌ی تعادل بین سنت و مدرنیسم، چه از نظر ساخت و صورت شعری و چه از لحاظ مایه‌های فکری و پشتوانه‌های فرهنگی، مهم‌ترین ویژگی «بوطیقای شعری» شفیعی به شمار می‌آید.

او به‌دلیل همین نگرش اعتدالی، همواره در برابر نحله‌های شعری پسانیمایی (سپیدسرایان افراطی، موج نو، حجم، موج ناب، پست مدرن و...) موضعی چالشی داشته است؛ اما این چالش، فقط در محدوده‌ی کتاب‌ها و مقالات و مباحث نظری او نمانده و دامنه‌ی آن تا برخی اشعارش نیز گسترش یافته است. او در مقام آسیب‌شناسی شعر نیم قرن اخیر، جریان‌های یادشده را منحط و منحرف از «حوزه‌ی پیشنهادی نیما» می‌داند (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: نوزده)؛ افزون‌براین، شفیعی جنجال ژورنالیستی چند دهه‌ی اخیر بر سر داعیه‌داری فرم، ساختار، زبان خاص و سبک ویژه را زاییده‌ی انحطاط فرهنگی برمی‌شمرد و معتقد است: «درین برکه‌ی نیم‌خشکیده‌ی فرهنگ معاصر ما، کلمات فرم و استروکتور [ساختار] بهترین وسایلی هستند که برای منحرف‌کردن جوان‌ها از فرم و استروکتور، به معنی واقعی کلمه، می‌توان به کار برد» (همان: بیست‌ودو).

شفیعی وفور استعاره و مجاز و ایماژ و درهم‌ریختگی افراطی نظام خانوادگی کلمات را، چه در شعر شاعران سبک هندی و چه در آثار شاعران جوان امروز، نشانه‌ی فقدان روح خلاقیت واقعی در جامعه می‌داند. او، همچنین، در آسیب‌شناسی نسل خردگریز امروزی، میل به استعاره‌ها و مجازهای افراطی و تجرید اندر تجرید را نشانه‌ی افول عقلانیت و انحطاط خرد ایرانی برمی‌شمرد (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰ب: ۶۰۱و۶۰۲).

بازتاب این مواضع آسیب‌شناسانه را به‌شکلی شاعرانه، در سروده‌های او، به‌ویژه اشعار پس از انقلابش، نیز می‌توان دید. در این دوره، با ظهور بیش‌ازپیش جریان‌های شعری افراطی از رهگذر ترجمه‌ها و تئوری‌های مدرن و پسامدرن، شاعر، شعر فارسی را در آستانه‌ی انحطاط و زوال می‌بیند؛ ازاین‌رو، بیشتر به نقد فرم و ساختار شعر امروز می‌گراید.

در شعر «طیان ژاژخای» از زبان او راجع به شاعران مدعی شعر ناب و آوانگارد می‌خوانیم:

«اینجا درین حصار ° نگه کن-/ در کوچه‌ای به فاصله‌ی چارپنج گام/ چندین و چند شاعر مُفلِق/ خود را چو من، نه بلکه فزون‌تر،/ در شعر پارسی نه که در شعر عالمی/ مردانِ مردِ سبک و سخن ° فصل تازه‌ای- / در شعر ناب و خواب و/ (بگو شعر آفتاب)/ می‌دیدند-/ با شعرهایشان/ آن شعر بی‌دوام که عمرش/ کمتر ز خشت خام!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۸۴).

و در سروده‌ای دیگر، تلاش این نسل را برای یافتن جوهر شعر، از پیچ و خمِ پُر ازدحامِ ترفند و شگردهای شعری و شبه‌شعری، تلاشی عبث می‌داند:

«بیهوده پرسشی است که پرسیم/ از هر کسی نشانیِ او را،/ زیرا/ بسیارها نشانی بی‌جا/ از کوچه‌ی کلام مخیّل/ تا چهارراه ابهام،/ میدان سبک و بافت/ خواهند گفت و باز (دریغا)/ هرگز کسی نشانی او را/ در ازدحام واژه/ نخواهد یافت...» (همان: ۴۸۴).

در جایی دیگر با طنزی تلخ و جدی، جریان فراگیر «سپیدسرایی» را این‌گونه توصیف و نکوهش می‌کند: «ما شاهد سقوط حقیقت/ ما شاهد تلاشیِ انسان/ ما صاحبان واقعه بودیم/ چندی به ضجر شعله کشیدیم/ وینک درون خاطره دودیم/ گفتند: ’رو به اوج روانیم‘/ دیدیم سیر سوی هبوط است/ شعر سپید نیست که خوانیش/ این جعبه‌ی سیاه سقوط است» (همان: ۳۴۴و۳۴۵).

گاه نیز نیت هنری خود را با مقاصد شعری جوانان «موج‌باز» مقایسه می‌کند:

تو در پی شهرتی و سَر برکردن          نوپیشگی و قیافه دیگر کردن
من در پی آنکه چون توان در این مُلک          یک نبض حیات را فزون‌تر کردن
(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۸)

و سرانجام، طی قطعه‌ای قدمایی، با اندوهی نوستالژیک به حال وضعیت غم‌انگیز «شعرپارسی»، مویه سر می‌دهد:

ای‌شعر پارسی!که بدین‌روزت اوفکند؟          کاندر تو کس نظر نکند جز به ریشخند
ای خفته خوار بر ورق روزنامه‌ها          زار و زبون، ذلیل و زمین‌گیر و مستمند
نه شور وحال و عاطفه،نه جادوی کلام          نی رمزی از زمانه و نی پاره‌ای ز پند...
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳)

**۳. ۲. ۲. ۲. روش نقد غیرمستقیم**. در این شیوه که از مهم‌ترین جنبه‌ها و جلوه‌های نقادی‌های شاعرانه‌ی شفیعی به شمار می‌آید، شاعر بدون چالش مستقیم با شاعران یا متشاعران، آرای خود را درباره‌ی ماهیت شعر و کارکردهای اصیل آن، با منطقی شاعرانه بیان می‌کند و بدین‌گونه غیرمستقیم، به نقد و نکوهشِ شبه‌شاعران و شعرواره‌های آن‌ها در فضای رسانه‌ها و روزنامه‌ها می‌پردازد.

در این روش از نقد، به‌خوبی می‌توان به «بوطیقای شعر» شفیعی وقوف یافت. این روش، مبتنی بر طرح و تبیین شاعرانه‌ی مفهوم و ماهیت شعر به معنای حقیقی آن است؛ ازاین‌رو، شعرهای او از نظر تبیین چیستی شعر، ناظر بر دو رویکردند:

الف. ماهیت اشراقی و شهودی شعر؛

ب. کارکرد انسانی، اجتماعی و زیباشناسانه‌ی آن.

**الف. ماهیت اشراقی و شهودی شعر**. شفیعی به‌دلیل تربیت فکری و مطالعات چندبُعدی‌اش، بیشتر نگرشی چندوجهی به مفهوم و ماهیت شعر دارد: از یک‌سو متأثر از آموزه‌های هنر و تفکر غرب و شرق، جانب فرم و ساختار را پاس می‌دارد و در پیروی از آرای متفکران ادبیات مدرن جهان، نظیر صورت‌گرایان روسی، شعر را «رستاخیز کلمات» می‌داند (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۵)؛ از دیگر سو نیز، به دنبال تربیت حوزوی و متأثر از محیط ادبی خراسان، همچنین انس و الفت با ادبای کلاسیک دانشگاهی و به سبب مطالعات عمیق و گسترده‌اش در آفاق فرهنگ ایرانی‌اسلامی و شاخه‌های متنوع آن (شعر، نثر، حکمت، فلسفه و عرفان) و جنبه‌های جمال شناختی آن‌ها، نگاهی شهودی و اشراقی به خاستگاه و ماهیت شعر دارد و مطابق نگاه افلاطونی و نیز نگرش عرفانی، آن را زاییده‌ی برانگیختگی روحی و «محصول ضمیر نا به خود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۲) می‌داند؛ افزون‌براین، به دلیل شناوریش در فضای شعر اجتماعی دهه‌های متوالی معاصر و تعلق‌اش به حیطه‌ی شعر سمبلیک اجتماعی پس از نیما، کارکردی انسانی و اجتماعی برای شعر قایل است.

با سیری دقیق در آفاق شعر شفیعی درمی‌یابیم که در این‌گونه شعرنقدهای او، ساحت نخست این بوطیقای شعری، یعنی جنبه‌ی شهودی و اشراقی آن، بیشتر نمود دارد. در چشم‌انداز او، تجلی‌های طبیعت، به‌تمامی، شعری زنده و زایاست:

«آفاق می‌سراید/ شعری برای تو/ شعری برای من/ و یک هجای روشنِ خون‌رنگ/ گاه‌گاه/ در شعر او/ به‌شادی/ تکرار می‌شود...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰الف: ۱۸۲و۱۸۳).

همین نگرش که تاحدودی یادآور طبیعت‌ستایی نئورمانتیک‌های اروپاست، او را به همزیستی عاشقانه و عارفانه با طبیعت می‌کشاند:

«کلماتم را/ در جوی سحر می‌شویم/ لحظه‌ها را/ در روشنی باران‌ها/ تا برای تو شعری بسرایم روشن...» (همان: ۱۹۵).

«من و شعر و جوبار/ رفتیم و/ رفتیم/ به آنجا رسیدیم آنجا که دیگر،/ نه جا پای کس بود و/ نه آشنا بود...» (همان: ۵۰۵).

از منظری شهودی، او حتی آواز پرندگان را «شعر بی‌واژه» می‌داند؛ شعری که برخلاف کلام آدمی، از آفات و موانع پیشِ رو در امان است:

«خوشا پرنده که بی‌واژه شعر می‌گوید/ ز کوچه‌ی کلمات،/ عبور گاری اندیشه است و سدّ طریق/ تصادفات صداها و جیغ و جار حروف/ چراغ قرمز دستور و راه‌بند حریق...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۱۱).

شفیعی، در استمرار همین نگاه ناب اشراقی، شعر خود را چشمه‌ی زندگی و زایندگی می‌داند (نک: همان: ۲۴۹) و مجموعه‌ی «معنی و موسیقی و تصویر و صدا» را از عهد آهوی کوهی تا نیما، راهی بدان گمشده‌ی ناپیدا می پندارد (همان: ۳۷۹). او در میان «من»های یکسان، اما با تجلی‌های متفاوت، «من شاعرانه»ی خود را برتر می‌بیند (همان: ۴۱۱) و «بهشت شاعران» را بر بهشت دوزخی فیلسوفان ترجیح می‌دهد (همان: ۴۱۶). شفیعی همچنین، حضور و حلول شعر را مانند تپش و جوشش طبیعت، آنی و ناگهانی می‌داند (همان: ۴۵۲) و در شعری، نشانی شعر را نه از کوچه‌ی کلام مخیّل و چهارراه ابهام و میدان سبک و بافت، بلکه از بطن و متن هستی می‌جوید:

«و شعر چیست؟ چیست، اگر نیست،/ آن لحظه‌ی غبارزدایی،/ آیینه‌ی رواق یقین را؛/ دیدن،/ در لحظه‌ی شکفتن یک گل،/ آزادی تمام زمین را؟» (همان: ۴۸۴و۴۸۵)

و در سروده‌ای دیگر، با طرح پرسشی تمثیلی در باب ماهیت خواب، متحیر، در عمق ناخودآگاه خویش، در جست‌وجوی راز و رمز شعر است:

«[خواب] وقتی که آگه بودم او هرگز نمی‌آمد/ وقتی که می‌آمد، دگر من بی‌خبر بودم/ در کُنه بُهت بی‌سؤالی‌ها/ با شعر نیز این قصه را دارم/ وقتی که آگاهم نمی‌آید/ وقتی که می‌آید، دگر من نیستم آنجا،/ آنجا در آن اوج تعالی‌ها» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۷و۳۸).

**ب. کارکرد انسانی، اجتماعی و زیباشناختی شعر**. پیش‌تر اشاره شد که شعر شفیعی در مقام شاعری اجتماعی، با تحولات و تکانه‌های تاریخی‌اجتماعی دوران معاصر، هم‌تپش و هم‌طنین بوده است؛ درعینِ‌حال، او از شاعرانی است که اصالت هنری و زیباشناختی و تعهد انسانی‌اجتماعی را در آثارش توأمان مدّنظر داشته و همواره، برای حفظ موازنه‌ی بین این دو مقوله کوشیده است؛ ازاین‌رو، شعر او، نه به

ورطه‌ی شعرشعارهای رسانه‌ای و روزنامه‌ای غلتیده و نه به دام لفاظی‌ها و فرم‌بازی‌های شبه‌مدرنیستی گرفتار آمده است.

شعر شفیعی چه از نظر صورت و چه از لحاظ محتوا، همواره ملتزم به نوعی ساختار و زیباشناسی نو، اما معتدل است. باری، به‌دلیل همین مشی جامعه‌گرا و منش انسان‌مدارانه (نه لزوماً به معنای رایج غربی آن) و مشرب جمال‌شناختی خاص، شعر او غالباً بر مفاهیم جمعی و بشری تکیه دارد و در آن، مفاهیم فردی و رمانتیک نمودی چشمگیر ندارند. در شعرهای دوران پختگی شفیعی، هرگز با عشق‌های رمانتیک، آه و ناله‌های سوزناک، فلسفه‌بافی‌ها و عرفان‌بازی‌های کاذب و مقلدانه روبه‌رو نمی‌شویم. شعر او با مددگرفتن از ظرفیت‌های طبیعت و هستی، بیشتر آیینه‌دار روح جامعه‌ی خود شاعر است. خود او شعر را دارای کارکردی انسانی‌اجتماعی، همراه با حفظ جوانب جمال‌شناسانه، می‌داند.

شفیعی، در سروده‌ای، شعرهای خود و یارانش را «شمع‌هایی خرد بر طاق شب‌های وحشت زمانه» می‌داند:

«من از خراسان و/ تو از تبریز و/ او از ساحل بوشهر/ با شعرهامان شمع‌هایی خُرد/ بر طاق این شب‌های وحشت برمی‌افروزیم؛/ یعنی که در این خانه هم/ چشمان بیداری/ باقی است/ یعنی در اینجا می‌تپد قلبی و/ نبض شاخه‌ها زنده است...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰الف: ۲۲۷و۲۲۸).

رسالت شعر در نظرگاه او چنین است: «طوفانِ واژه‌های تو، امروز،/ گر خاک در دهان شیاطین نیفکنَد،/ پس چیست شعر؟، سِحر قبیلَه؟» (همان: ۱۴۸)

شفیعی مقصود از شعر و کلام را «تدبیر حمل مشعله‌ای در ظلام» برمی‌شمرد:

«شاید کزین شب، این شب خیام،/ هرگز به قرن‌ها/ سر بر نیاورد/ خورشیدی از کلام،/ اما/ ما،/ بی‌آنکه 'شمع مجمع اصحاب' گردیم/ یا خود 'محیط دانش و آداب'/ با شمع واژه‌هامان/ یک نسل را به نسل دیگر پیوستیم/ بی‌آنکه قصه‌ای بسراییم بهر خواب/ آیندگان!/ بدانید/ اینجا،/ مقصود از کلام، تدبیر حمل مشعله‌ای بود، در ظلام» (همان: ۳۲۵و۳۲۶).

و بالاخره در مثنوی «کاروند شعر» با لحن و بیانی کلاسیک، عصاره‌ی بوطیقای شعری و مبانی جمال‌شناختی خود را که با بوطیقای شعری قدما، بسیار همخوانی دارد، فراروی مخاطب می‌نهد:

خوش آن شعر نغزی که تا نقش بست،    نه پیموده لب را به دل‌ها نشست  
سفر کرد بر مرکبِ روز و شب    ز لب سوی دل‌ها، ز دل‌ها به لب:  
یکی ژرف آیینه‌ی بی‌کران    که بیند جهان، خویشتن را در آن  
سخن کان سَرای سراینده شد    در آفاقِ گیتی پراکنده شد  
جهان خوانَد آن نغمه‌ی زنده را    وگر خود ندانند گوینده را  
سرودی که آیینه‌ی زندگی است    هماره رهش رو در آیندگی است  
نه آن یاوه کز سست پیوند خویش    بمُرده است پیش از خداوندِ خویش  
(همان: ۳۷۷و۳۷۸)

مثنوی بالا، درواقع، بیان منظوم این سخن نظامی عروضی است که معتقد بود شعر شاعر باید به درجه‌ای رسد «که در صحیفه‌ی روزگار مسطور باشد و بر السنه‌ی احرار مقروء، بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند که حظّ اوفر و قسم افضل از شعر، بقاء اسم است و تا مسطور و مقروء نباشد این معنی به حاصل نیاید، چون شعر بدین درجه نباشد، تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد» (نظامی عروضی، ۱۳۶۸: ۶۵).

## ۴. نتیجه‌گیری

«نقد شاعران بر شاعران» از شیوه‌های نقد ذوقی به شمار می‌آید که در قلمرو شعر قدیم و امروز رواجی نسبی داشته است و دارد. در این شیوه، شاعران به نقد و نظر در باب ماهیت و کارکرد شعر می‌پردازند یا شعر و شخصیت خود و دیگر شاعران را ستایش یا نکوهش می‌کنند.

شفیعی کدکنی، شاعر و پژوهشگر ادبی نامدار معاصر، در سروده‌هایش به این رویکرد ادبی توجهی ویژه نشان داده است؛ با این تفاوت که خاستگاه سروده‌های نقادانه‌ی او برخلاف پاره‌ای تمایلات و تعلقات ذوقی، تاریخی و جغرافیایی، اغلب باورهای فرهنگی، عواطف انسانی و دغدغه‌های هنری اوست و از برخی آفات و آسیب‌های شعرنقدهای قدما و معاصران، نظیر رشک و رقابت‌های فردی، تندی و عصبیت، زشتی و رکاکت بیان و... مبراست.

شعرنقدهای شفیعی از نظر فکری، واجد دو رویکرد برجسته‌اند: نقد و نگاه محتوامدار و جامعه‌گرا، متأثر از فضای ایدئولوژیک دهه‌ی بیست به بعد و نیز نقد و

نگاه جمال‌شناسانه و ساخت‌گرایانه. با مروری بر اشعار شفیعی درمی‌یابیم که او طی دهه‌های چهل و پنجاه، یعنی اوج فضای ملتهب مبارزه‌های سیاسی‌اجتماعی، بیشتر به نقدهای جامعه‌گرا گراییده؛ اما در سال‌های پس از انقلاب، به‌دنبال تغییر بافت اجتماعی و فرهنگی، ضمن حفظ نگرش جامعه‌گرا، با تکیه بر مطالعات علمی و دانشگاهی خود، بیشتر به نقد جمال‌شناسانه و ساخت‌گرایانه‌ی شعر امروز توجه نشان داده است.

نقدسروده‌های او از لحاظ روش بیان نیز دو شیوه‌ی اصلی دارند:

الف. روش نقد مستقیم که شامل ستایش شاعران برجسته و آزاده و آرمان‌گرا، نکوهش شاعران مدیحه‌سرا یا متغزلان بی‌درد، خطاب و عتاب به شاعران خاموش و خلوت‌گزین و نکوهش شاعران و متشاعران شبه‌مدرن و افراطی است.

ب. روش نقد غیرمستقیم که دو رویکرد اصلی دارد: نخست، تبیین ماهیت اشراقی و شهودی شعر و دیگر، تبیین کارکرد انسانی، اجتماعی و زیباشناسانه‌ی آن. در این شیوه، شاعر بدون چالش مستقیم با شاعران یا شبه‌شاعران، بوطیقای شعری خود را در سروده‌هایش به شیوه‌ای هنری و سمبلیک، طرح و تبیین می‌کند؛ به نحوی که از خلال آن‌ها با دستگاه فکری و پشتوانه‌های فرهنگی شاعر آشنا می‌شویم.

## یادداشت‌ها

۱. برای آشنایی بیشتر با پیشینه‌ی این شیوه‌ی نقد می‌توان به منابع زیر رجوع کرد: *آشنایی با نقد ادبی* (نک: زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۴۶–۳۵۸)؛ *نقد شعر در ایران* (نک: درگاهی، ۱۳۷۷: ۲۰۹–۲۱۷)؛ *مبانی و روش‌های نقد ادبی* (نک: امامی، ۱۳۷۷: ۴۲–۴۶)؛ *شاعری در هجوم منتقدان* (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵)؛ *نقد خیال؛ نقد ادبی در سبک هندی* (نک: فتوحی، ۱۳۷۹) و *نقد ادبی در ادبیات کلاسیک فارسی* (نک: محبتی، ۱۳۹۲).

۲. طیّان ژاژخای: بنابر گفته‌ی فرهنگ‌ها و تذکره‌ها شاعری یاوه‌گوی از مردم بم. «ژاژطیّان» در ادب فارسی مشهور است و طیّان در لغت به معنی کسی است که کار گِل می‌کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۹۹).

## فهرست منابع

امامی، نصرالله. (۱۳۷۷). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*. تهران: جامی.

امیر معزی نیشابوری، محمدبن‌عبدالملک. (۱۳۹۳). *کلیات دیوان*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری، تهران: زوار.

انوری ابیوردی، علی‌بن‌محمد. (۱۳۷۲). *دیوان انوری*. به‌کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.

ایرج‌میرزا. (۱۳۶۴). *برگزیده‌ی دیوان*. به‌کوشش محمدتقی بابایی، تهران: گلی.

برهانی، مهدی. (۱۳۷۸). *از زبان صبح؛ درباره‌ی زندگی و شعر شفیعی کدکنی*. تهران: پاژنگ.

بشردوست، مجتبی. (۱۳۷۹). *در جست‌وجوی نیشابور؛ زندگی و شعر محمدرضا شفیعی کدکنی*. تهران: ثالث.

________ . (۱۳۹۰). *موج و مرجان؛ رویکردهای نقد ادبی در جهان جدید و سرگذشت نقد ادبی در ایران*. تهران: سروش.

بهار، محمدتقی. (۱۳۶۸). *دیوان بهار*. تهران: توس.

حمیدی شیرازی، مهدی. (۱۳۶۳). *فنون شعر و کالبدهای پولادین آن*. تهران: گلشایی.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین‌بدیل‌بن‌علی. (۱۳۷۴). *دیوان خاقانی*. با تصحیح و تعلیقات سیدضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

درگاهی، محمود. (۱۳۷۷). *نقد شعر در ایران*. تهران: امیرکبیر.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). *آشنایی با نقد ادبی*. تهران: سخن.

شاملو، احمد. (۱۳۸۲). *مجموعه‌ی آثار*؛ دفتر یکم: شعرها. تهران: نگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۸). *موسیقی شعر*. تهران: آگه.

________ (۱۳۷۵). *شاعری در هجوم منتقدان*. تهران: آگه.

________ (۱۳۷۶). *هزاره‌ی دوم آهوی کوهی*. تهران: سخن.

________ (۱۳۸۸). «ای شعر پارسی». *فصلنامه‌ی تخصصی شعر*، سال۱۶، شماره۶۵، ص۳.

________ . (۱۳۹۰الف). *آیینه‌ای برای صداها*. تهران: سخن.

________ . (۱۳۹۰ب). *با چراغ و آینه*؛ در جست‌وجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران. تهران: سخن.

________ . (۱۳۹۲). «یکصد و یک شعر منتشرنشده از محمدرضا شفیعی کدکنی». *بخارا*، شماره۹۸، ص۸.

صالحی مازندرانی، محمدرضا. (۱۳۸۱). *ماهیت شعر به‌روایت شاعران*. رساله‌ی دکتری دانشگاه شهیدچمران اهواز.

عابدی، کامیار. (۱۳۸۱). *در روشنی باران‌ها؛ تحلیل و بررسی شعرهای محمدرضا شفیعی کدکنی*. تهران: کتاب نادر.

عباسی، حبیب‌الله. (۱۳۸۷). *سفرنامه‌ی باران؛ نقد و تحلیل اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی*. تهران: روزگار.

فتوحی، محمود. (۱۳۷۹). *نقد خیال؛ نقد ادبی در سبک هندی*. تهران: روزگار.

فولادوند، عزت‌الله. (۱۳۸۸). *مردی‌ست می‌سراید؛ شعر و زندگی محمدرضا شفیعی کدکنی*. تهران: مروارید.

محبتی، مهدی. (۱۳۹۲). *نقد ادبی در ادبیات کلاسیک فارسی*. تهران: سخن.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد. (۱۳۶۸). *چهارمقاله*. تصحیح محمد قزوینی، تهران: طهوری.